

قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی

ذبیح اله رضایی^۱

علی محمد حقیقی^۲

هدف غایی قدرت هنجاری (نرم یا مدنی)، تغییر رفتار بازیگران به شیوه‌های غیراجبارآمیز است. از این رو، اثربخشی "قدرت هنجاری اروپا" در کشورهای پسا شوروی را باید برحسب مفهوم "قدرت تحول‌گرا" یعنی میزان تأثیر واقعی طرح‌ها و تلاش‌های بروکسل بر فرایند گذار در این کشورها مورد سنجش قرار داد. این بعد از قدرت اتحادیه اروپایی با "همبستگی داوطلبان" در داخل و "حکمرانی بیرونی" در خارج مرزهای آن تعریف می‌شود. قدرت هنجاری اروپا با تکیه بر "قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی" اهداف زیربنایی بلندپروازانه‌ای را در آسیای مرکزی دنبال می‌کند و هدف مقاله حاضر، بررسی و تحلیل اثربخشی آن است. پرسش اصلی مقاله این است که «اهرم اتحادیه اروپایی برای پیاده‌سازی قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی چیست و تا چه میزان اثربخش بوده است؟» در پاسخ این فرضیه به آزمون گذاشته شده است که «قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی با اهرم قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی برای ایجاد تحول اقتصادی (گذار به اقتصاد بازار تمام‌عیار) و سیاسی (گذار به نظم دموکراتیک) اعمال می‌شود و چون تأثیر این تحولات بر فرایند گذار کشورهای آسیای مرکزی ناچیز بوده است، اثربخشی قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی اندک ارزیابی می‌شود.» این مقاله از نوع توصیفی-تحلیلی (کیفی) بوده و در فرایند تحلیل یافته‌ها از روش‌شناسی استنباطی استفاده شده است. یافته‌های مقاله نیز ضمن تأیید فرضیه، نشان می‌دهند که جوامع و دولت‌های آسیای مرکزی به‌لحاظ اقتصادی الگوی "سرمایه‌داری دولتی" چین را بر الگوی اقتصاد بازار تمام‌عیار ترجیح می‌دهند و به‌لحاظ سیاسی الگوی "دموکراسی هدایت‌شده از داخل" را برتر از الگوی دموکراسی لیبرال می‌دانند.

واژگان کلیدی: قدرت هنجاری اروپا، قدرت تحول‌گرا، نظم سیاسی لیبرال، دموکراسی هدایت‌شده از داخل، اقتصاد بازار و سرمایه‌داری دولتی.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران.

Email: zar1347@yahoo.com

^۲ نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران.

Email: am.haghighi@yahoo.com

- این مقاله علمی _ پژوهشی می‌باشد. تاریخ دریافت ۹۸/۹/۱۴ و تاریخ پذیرش ۹۸/۱۱/۲۷

مقدمه

اتحادیه اروپایی به‌مثابه یک قدرت بزرگ اقتصادی به‌طور سنتی بازیگری بین‌المللی با سطح بالایی از تولید قدرت نرم نیز تلقی می‌شود. در حقیقت، اگرچه نقش‌آفرینی این اتحادیه به‌لحاظ نظامی، امنیتی و حتی سیاسی در سطح یک قدرت بزرگ نیست، اما توانسته است این قبیل ضعف‌ها را با به خدمت گرفتن ساختارهای هنجاری تا اندازه زیادی جبران نموده و جایگاه خود را در نظام بین‌الملل بهبود بخشد. قدرت هنجاری^۱ و قدرت مدنی^۲ دو شکل اصلی قدرت نرم اتحادیه اروپایی را تشکیل می‌دهند.

با ارائه مفهوم "قدرت هنجاری اروپا"^۳ در ابتدای سده بیست‌ویکم از سوی مانرز^۴ (2002: 235-258)، پژوهش و مطالعه پیرامون ابعاد نرم‌افزاری قدرت اتحادیه اروپایی به‌طور عمده تحت تأثیر این مفهوم قرار گرفت. نظریه قدرت هنجاری اروپا به‌دنبال ترویج این انگاره است که اتحادیه اروپایی به‌مثابه یک بازیگر آرمان‌گرا^۵ در سیاست جهانی با تلاش برای ارتقای مجموعه‌ای از اصول مشترک و جدیت در اشاعه هنجارها در نظام بین‌الملل توصیف می‌شود. قدرت هنجاری اروپا همچون قدرت نرم بر نفوذ غیراجبارآمیز بر بازیگران بین‌المللی دلالت دارد و بخشی از آن به جذابیت جنبه‌های گوناگون الگوی رشد اقتصادی و سیاسی این اتحادیه برای این بازیگران مربوط می‌شود.

با این همه، قدرت هنجاری اروپا به تاریخ کوتاه اتحادیه اروپایی محدود نمی‌شود و ریشه‌های آن به تاریخ، فرهنگ و تمدن مردمان و جوامع این قاره بازمی‌گردد. از این چشم‌انداز، قدرت هنجاری اروپا به‌طور عمده شامل مجموعه‌ای از مؤلفه‌های نظری و دستاوردهای مادی و غیرمادی است که اگرچه اشاعه آنها می‌تواند بر جذابیت اتحادیه اروپایی نزد دیگر جوامع بیافزاید، اما قطع یقین به‌تنهایی برای پوشش ضعف‌های مادی این اتحادیه کافی نیست.

¹. Normative Power

². Civilian Power

³. Normative Power Europe (NPE)

⁴. Ian Manners

⁵. Ideational

قدرت هنجاری اروپا در صورتی به ارتقای قدرت اتحادیه اروپایی منجر خواهد شد که در تعریف منافع و اولویت‌های دیگر بازیگران نقش داشته باشد. به گفته جوزف نای^۱، پیشگام مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی قدرت نرم، "اثبات قدرت نرم در منابع نیست، بلکه در توانایی تغییر رفتار کشورها است" (Nye, 1990:155). در حقیقت، اگرچه قدرت نرم ماهیتی غیرمادی و هنجاری دارد، اما معیارهای تحقق آن ملموس است. تأکید بر آثار واقعی قدرت هنجاری در جوامع هدف به شکل‌گیری مفهوم قدرت تحول‌گرا^۲ منجر شده است که ریشه آن به‌طور مستقیم به تحول‌آفرینی اتحادیه اروپایی در داخل و سپس خارج مرزهای این اتحادیه بازمی‌گردد.

مفهوم قدرت تحول‌گرا اگرچه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به‌سرعت کشورهای پساکمونیزمی را درنوردید، اما شگفت آنکه نویسندگان و پژوهش‌های اندکی به آن توجه داشته‌اند. ادبیات علمی به پیروی از رسانه‌ها و سیاستمداران به‌طور عمده همان مفاهیم معمول قدرت نرم، هنجاری یا مدنی را برای مطالعه و ارزیابی قدرت هنجاری اروپا در کشورهای پسا شوروی به کار می‌گیرند. درحالی‌که این مفاهیم تنها به‌لحاظ عنوان از یکدیگر متمایز نمی‌شوند، بلکه تفاوت‌های کارکردی و اداری قابل‌توجهی میان آنها وجود دارد.

قدرت تحول‌گرا چنانچه از عنوان آن نیز برمی‌آید با ایجاد تحول در فرایند گذار جوامع هدف شناسایی می‌شود و بنابراین به بیش از آنکه به منابع، سازوکارها، ابزارها و راهبردها معطوف باشد به پیامدها و نتایج با معیار تحول‌آفرینی ارجاع دارد. این ویژگی به‌ویژه از آنجا در بررسی قدرت هنجاری اروپا در فضای پسا شوروی حائز اهمیت است که منافع اتحادیه اروپایی در این مناطق برخلاف قدرتی مانند فدراسیون روسیه در تضاد کامل با حفظ وضع موجود (پیشین) قرار دارد. تقابل مفهوم قدرت تحول‌گرا با مفهوم قدرت تثبیت‌گرا^۳ به درک بهتر این مفهوم کمک می‌کند.

طی سه دهه گذشته، آسیای مرکزی در کنار همسایگان شرقی اتحادیه اروپایی، اما در مقیاسی کمتر، موضوع برخی اقدام‌ها و برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت بروکسل برای ایجاد تحول در ساختار جوامع و دولت‌های پسا شوروی بوده است. نخستین راهبرد رسمی اتحادیه

¹. Joseph Nye

². Transformative Power

³. Stabilising Power

اروپایی در قبال آسیای مرکزی با عنوان "اتحادیه اروپایی و آسیای مرکزی: راهبرد مشارکت نوین"^۱ در سال ۲۰۰۷ تا حد زیادی با هدف ترویج قدرت نرم این اتحادیه در دورترین کشورهای پساکمونستی از اروپا تنظیم شده بود (Winn and Ganzle, 2019:8-9). راهبرد جدید این اتحادیه که در ۱۵ می ۲۰۱۹ تحت عنوان "اتحادیه اروپایی و آسیای مرکزی: فرصت‌های جدید برای مشارکت قوی‌تر"^۲ منتشر شد نیز مباحث هنجاری متعددی از جمله "ترویج دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون" را در خود جای داده است (EC, 2019:3-4).

نفوذ اتحادیه اروپایی در کشورهای پساکمونستی بر پایه ترکیبی پیچیده از جذابیت اقتصادی، وابستگی متقابل، ترویج هنجارهای بین‌المللی و فریبندگی وعده‌های بالقوه مبنی همبستگی نزدیک‌تر با اتحادیه اروپایی تا مرز پیوستن به این اتحادیه نزد برخی از همسایگان شرقی آن بنا شده است (Dimitrova et al., 2016:6). در هر صورت چنانچه گفته شد، میزان واقعی تأثیر قدرت نرم اتحادیه اروپایی در کشورهای پسا شوروی به سیاست‌های واقعی و توانایی رهبران و نهادهای این اتحادیه برای ارتباط مؤثر با جوامع و دولت‌های آنها بستگی دارد. از این چشم‌انداز، میزان اثربخشی قدرت نرم اتحادیه اروپایی در کشورهای پساکمونستی شامل جمهوری‌های آسیای مرکزی را باید برحسب مفهوم قدرت تحول‌گرا و تأثیری که طرح‌ها و تلاش‌های این اتحادیه در فرایند گذار این کشورها از خود برجای گذاشته است، مورد سنجش قرار داد.

قدرت هنجاری اروپا با تکیه بر "قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی" اهداف زیربنایی بلندپروازانه‌ای را در آسیای مرکزی دنبال می‌کند و هدف مقاله حاضر، بررسی و تحلیل اثربخشی آن است. بیشتر پژوهش‌های پیشین در مرحله توصیف و تحلیل اهداف، فعالیت‌ها، راهبردها و ابزارهای اعمال قدرت نرم اتحادیه اروپایی در این منطقه متوقف مانده‌اند و کمتر اثر علمی را می‌توان سراغ گرفت که در سنجش میزان موفقیت قدرت نرم اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی از تحلیل منابع قدرت نرم فراتر رفته و بر نتایج واقعی یعنی تغییر رفتار این کشورها تمرکز کرده باشد. در تحلیل و ارزیابی تغییر رفتار کشورها نیز باید میان رفتارهای سطحی و ریشه‌ای تمایز قایل شد. ارزیابی اولیه پدیده قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی نشان می‌دهد که اقتصاد و سیاست کشورهای آسیای مرکزی نزد رهبران

¹. The EU and Central Asia: Strategy for a New Partnership

². The EU and Central Asia: New Opportunities for a Stronger Partnership

اروپایی زیربنا به‌شمار می‌آید و فرهنگ موضوعی روبنایی تصور می‌شود که خودبه‌خود در پی تحولات سیاسی و اقتصادی تغییر خواهد کرد.

با این توضیح، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که «اهرم اتحادیه اروپایی برای پیاده‌سازی قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی چیست و تا چه میزان اثربخش بوده است؟» در پاسخ، این فرضیه به آزمون گذاشته شده است که «قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی با اهرم قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی برای ایجاد تحول اقتصادی (گذار به اقتصاد بازار تمام‌عیار^۱) و سیاسی (گذار به نظم دموکراتیک^۲) اعمال می‌شود و چون تأثیر این تحولات بر فرایند گذار کشورهای آسیای مرکزی ناچیز بوده است، اثربخشی قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی اندک ارزیابی می‌شود».

چارچوب مفهومی حاکم بر مطالعه حاضر را مفهوم قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی و پیوند آن با مفاهیم قدرت نرم و قدرت هنجاری تشکیل می‌دهد. این مقاله از نوع توصیفی-تحلیلی (کیفی) بوده و در فرایند تحلیل یافته‌ها از روش‌شناسی استنباطی با بهره‌گیری از قوه فهم نویسندگان در درک پویای مربوط به تلاش‌های اتحادیه اروپایی جهت پیاده‌سازی اقتصاد بازار تمام‌عیار و نظم دموکراتیک در جوامع آسیای مرکزی استفاده شده است. با توجه به ماهیت و موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات با استفاده از روش کتابخانه‌ای با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی و شواهد موجود صورت پذیرفته است.

چارچوب مفهومی

قدرت، مفهومی متکثر و پیچیده است و شیوه تعریف، طبقه‌بندی، تفسیر و درک آن بر پایه مکاتب و چشم‌اندازهای نظری گوناگون می‌تواند متفاوت باشد (Karlberg, 2005:5). در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی به‌جهت بیشترین تأکید و توجهی که بر مفهوم قدرت (سخت) دارد به "نظریه قدرت"^۳ مشهور است (Molloy, 2004:1). با این‌همه، در سال‌های اخیر، شکل‌های دیگری از قدرت نیز معرفی و از سوی دولت‌ها به‌کار بسته شده‌اند که با موفقیت‌های چشم‌گیری همراه بوده‌اند. از جمله مفهوم "قدرت نرم" که

¹. Full-Fledged Market Economy

². Democratic Order

³. Theory of Power

در ابتدای هزاره سوم میلادی به طور نظام‌مند از سوی جوزف نای برای درک ماهیت در حال تغییر قدرت مطرح شد و به معنای توانایی شکل‌دادن به اولویت‌های دیگران از طریق جاذبه و اقناع به جای اجبار و تطمیع است (Nye, 2004:5). در مقایسه با قدرت سخت، منابع قدرت نرم کم‌تر آشکار و ملموس به نظر می‌رسند و کنترل آن‌ها دشوارتر است.

مفهوم قدرت، متمایز از منابع قدرت است و قدرت بدون استفاده از منابع نمی‌تواند اعمال شود. برپایه این تفاوت، برخی از منابع قدرت هم‌زمان امکان تولید قدرت نرم و سخت را دارند. برای مثال، یک اقتصاد موفق (به‌مثابه منبع اولیه قدرت سخت) می‌تواند تحسین دیگران را برانگیزد و آنها را جذب نماید. در مقابل از ارزش‌های اخلاقی (به‌مثابه منبع اولیه قدرت نرم) می‌توان برای ایجاد فشار اجتماعی استفاده نمود. به‌همین جهت، الکساندر ووینگ^۱ در تفسیر خود از قدرت نرم، بین منابع قدرت و ارزش‌های قدرت^۲ تمایز قائل می‌شود. منابع قدرت تنها در صورت تولید ارزش‌های قدرت نرم شامل درخشندگی^۳، شفقت^۴ و زیبایی^۵ می‌توانند قدرت نرم تولید کنند. در حقیقت، تفاوت میان منابع قدرت و ارزش‌های قدرت مانند تفاوت بین ساختمان و سبک معماری آن است (Vuving, 2009:3-8). در قدرت سخت، ساختار انگیزه افراد با دادن یا گرفتن مزایا تغییر داده می‌شود، اما قدرت نرم "خود منافع" را تعریف می‌کند. در رابطه با تغییر ساختار انگیزه اخلاقی افراد، نای پیوستاری را ترسیم می‌کند که قدرت نرم (جذب) در یک سر طیف، قدرت سخت (اجبار) در انتهای دیگر و در وسط آن، قدرت متأثر از رشوه یا تطمیع قرار می‌گیرد که ترکیبی از قدرت سخت و نرم تحت عنوان قدرت هوشمند^۶ محسوب می‌شود (نای، ۱۳۸۷: ۴۶-۴۷).

در حالی که قدرت نرم در گذشته تنها مورد توجه چند دولت بزرگ بود، امروزه حتی بازیگران کوچک جهانی نیز به اهمیت و چگونگی استفاده از منابع قدرت نرم یا هنجاری واقف شده‌اند. در این میان، اتحادیه اروپایی به‌مثابه بازیگری تأثیرگذار در سطح منطقه‌ای و جهانی، قدرت نرم را در شکل قدرت تحول‌گرا تعقیب می‌کند. قدرت تحول‌گرا نیز در اصل با

¹. Alexander Vuving

². Power Currencies

³. Brilliance

⁴. Benignity

⁵. Beauty

⁶. Smart Power

تکیه بر فرایند اشاعه ایده‌ها^۱ قابل تعریف است. اتحادیه اروپایی نمونه منحصر به فردی از قدرت تحول‌گرا و فرایند اشاعه ایده‌ها به‌شمار می‌آید و در حقیقت، خلق این دو مفهوم در ادبیات روابط بین‌الملل تا حد زیادی ریشه در بررسی فرایندها و پیامدهای به‌کارگیری قدرت هنجاری اروپا دارد.

نخست، خود فرایند یکپارچه‌سازی اروپایی می‌تواند به‌مثابه کوششی برای ترویج اشاعه ایده‌ها در سراسر اروپا توصیف شود. دوم این روند اشاعه عمودی ایده‌ها بر حسب انتظار باید در تقابل با فرآیندهای افقی اشاعه باشد تا جوامع و نخبگان اروپایی را از طریق فرآیندهای تقلید و همچنین یادگیری به رقابت همراه با موفقیت با یکدیگر وادارد. سوم، اروپا و اتحادیه اروپا همچنین به‌عنوان مروج فعال فرآیندهای اشاعه به‌سوی جهان خارج انجام وظیفه می‌کنند. اتحادیه اروپایی سیاست‌های متنوعی برای اشاعه ایده‌های خود هم در مرزهای شرقی و هم سراسر جهان در اختیار دارد. هم‌زمان، ایده‌های اروپایی در سراسر جهان تقلید می‌شوند از بازار مشترک کشورهای آمریکای جنوبی (مرکوسور^۲) در آمریکای لاتین گرفته تا اتحادیه آفریقا^۳ و نیز تازه‌ترین تلاش در جهت تحقق یکپارچگی منطقه‌ای در آسیای مرکزی موسوم به اتحادیه اقتصادی اروسیا^۴ (Konopelko, 2018:2). در نهایت اینکه خود یکپارچگی اروپا واکنشی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به فرایند اشاعه جهانی بزرگتری است که در آن جای دارد.

اشاعه ایده‌ها یک فرآیند عاری از تعارض، مقاومت و سیاست نیست. تلاش‌های اروپایی برای اشاعه ارزش‌ها، هنجارها و قواعد -هم به‌لحاظ داخلی و هم در خارج- باید از عهده ناهمگونی و تنوع برآید. از آنجاکه ارزش‌ها، هنجارها و قواعد مذکور اغلب با ساختارهای درونی دریافت‌کنندگان خود به‌ویژه در جوامع خارج از اروپا هم‌خوانی ندارند، ایده‌های اروپایی اغلب با کشمکش‌های سیاسی و بسیج اجتماعی مواجه می‌شوند. شهروندان، هدف نهایی تلاش‌های معطوف به اشاعه ایده‌ها به‌شمار می‌آیند و ممکن است موافق آنچه که رهبران‌شان می‌پندارند، نباشند. مانند آنچه که در سال ۲۰۰۵ با رد پیمان قانون اساسی^۵ اروپا از سوی شهروندان

¹. Diffusion of Ideas

². Mercosur

³. African Union

⁴. Eurasian Economic Union (EAEU)

⁵. Constitutional Treaty

فرانسوی و هلندی اتفاق افتاد. در نتیجه، ترویج فرآیندهای اشاعه در داخل و خارج از اروپا لزوماً به معنای ایجاد همگنی و همگرایی اروپایی نیست (Börzel and Risse, 2009:5).

اروپاگرایی^۱ حتی در داخل مرزهای اروپا نیز با حذف تفاوت‌های فرهنگی و نهادهای ملی همراه نبوده است که این واقعیت را باید در تحلیل قدرت تحول‌گرای اروپا در خارج از مرزهای اروپا از جمله در آسیای مرکزی لحاظ داشت. همچنین، تقلید انجام امور به شیوه‌های اروپایی در عمل به شکل‌گیری الگوهای مشابه همگرایی منطقه‌ای در سراسر جهان منجر نشده است. عوامل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اشاعه ایده‌ها در داخل و خارج از اتحادیه اروپایی را به‌طور قابل توجهی کاهش داده یا حتی با شکست مواجه سازد. ایده‌های اروپایی به‌ویژه در صورتی تأثیرگذار خواهند بود که با شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی کشورهای دریافت‌کننده هم‌نوا شوند.

با این همه در صورت همراهی اتحادیه اروپایی با شرایط حاکم بر جوامع و دولت‌های دریافت‌کننده شاید دیگر نتوان از نفوذ این اتحادیه در این دسته از کشورها صحبت به‌میان آورد. در اینجا است که باید بین سه مفهوم قدرت نرم، قدرت هنجاری و قدرت تحول‌گرا به‌ویژه در مناسبات اتحادیه اروپایی با کشورهای پساکمونیستی تمایز قایل شد. در حقیقت، اگرچه هر سه مفهوم در پی آن هستند که اتحادیه اروپایی را با تکیه بر ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌ها برای سایر کشورها جذاب جلوه دهند، اما تفاوت‌هایی نیز باهم دارند.

قدرت نرم بیشتر بر آنچه یک بازیگر (همچون اتحادیه اروپایی) می‌تواند در رابطه با پیاده‌سازی ایده‌ها، ایدئولوژی، نهادها و هنجارها طرح‌ریزی کند، اشاره دارد؛ در حالی که قدرت هنجاری بر آنچه که هست تأکید می‌کند (Nielsen, 2013:728). قدرت تحول‌گرا نیز با همبستگی داوطلبان (در داخل) و حکمرانی بیرونی^۲ (در خارج) در پیوند است. تا آنجا که به اتحادیه اروپایی بازمی‌گردد، همبستگی داوطلبان به یکپارچگی اعضای این اتحادیه مربوط می‌شود و حکمرانی بیرونی به کشورهای خارجی از حوزه صلاحیت آن که با اشکال مختلف همکاری منطقه‌ای اتحادیه اروپایی سروکار دارند، اشاره می‌کند.

^۱. Europeanization

^۲. External Governance

سیاست همسایگی اروپایی^۱ از نمونه‌های بارز همکاری منطقه‌ای اتحادیه اروپایی محسوب می‌شود که در سال ۲۰۰۴ با هدف جلوگیری از ایجاد اصطکاک و مناقشات احتمالی ناشی از گسترش اتحادیه اروپایی به سمت شرق به اجرا درآمد (کوهکن و کریمی، ۱۳۹۸: ۱۲۹-۱۳۰). راهبردهای ویژه اتحادیه اروپایی برای مناطق جغرافیایی گوناگون از جمله آسیای مرکزی و یا اعلامیه مشارکت شرقی^۲ که در سال ۲۰۰۹ به منظور تعامل نزدیکتر این اتحادیه با ارمنستان، جمهوری آذربایجان، گرجستان، بلاروس، مولداوی و اوکراین تدوین شد نیز از دیگر ابزارهای پیاده‌سازی حاکمیت بیرونی اتحادیه اروپایی به‌شمار می‌آیند.

از این رو، قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی شامل استفاده از ابزارهای سیاست‌گذاری برای حمایت از اصلاحات از پیش تعریف‌شده خاص که با الگوی ادغام این اتحادیه در کشورهای ثالث در پیوند است نیز می‌شود (Dimitrova et al., 2016:11). همچنین از آنجاکه رعایت الگوی حکمرانی پیشنهادی اتحادیه اروپایی برای کشورهای پیرامونی مهم‌ترین شرط برای همکاری نزدیکتر با این اتحادیه است، قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی از ضمانت اجرایی قوی‌تری نسبت به قدرت نرم یا هنجاری برخوردار است. در حقیقت، قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپا را می‌توان برابند و نماد تحقق قدرت نرم و قدرت هنجاری اروپا در کشورهای ثالث به‌شمار می‌آورد.

در این میان، اقتصاد بازار تمام‌عیار و نظم دموکراتیک دو رکن اصلی قدرت تحول‌گرا در سیاست خارجی اتحادیه اروپایی محسوب می‌شوند که شالوده قدرت نرم و هنجاری اروپا را تشکیل می‌دهند (Ahrens and Hoen, 2019:81). کمیته نوبل نروژ^۳ در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۲، اتحادیه اروپایی را به دلیل آنچه مبارزه موفقیت‌آمیز برای ترویج صلح و آشتی، دموکراسی و حقوق بشر خوانده بود، مورد ستایش قرار داد و برنده جایزه صلح نوبل^۴ اعلام نمود (NNC, 2012).

توانایی یک بازیگر برای ترویج هنجارهای جهانی و ارزش‌هایی مانند دموکراسی، آزادی، عدالت و حقوق بشر و همچنین صلح و کامیابی از مدت‌ها پیش در گفتمان علمی با مفهوم قدرت نرم در پیوند بوده است. این نوع از قدرت در شکل کلی به‌مثابه توانایی بازیگران برای دستیابی به اهداف خود از طریق ایجاد جاذبه و ترغیب بدون توسل به زور فهم می‌شود.

^۱ European Neighbourhood Policy (ENP)

^۲ Eastern Partnership (EaP)

^۳ Norwegian Nobel Committee

^۴ Nobel Peace Prize

مفهوم قدرت نرم همچنین به استفاده از نفوذ اقتصادی و فرهنگی دولت‌ها در روابط بین‌الملل به‌جای بهره‌گیری از قدرت نظامی اشاره دارد (Rofe, 2018:18). جذب دیگران به‌واسطه یک فرهنگ پویا، نهادهای مدنی و سیاسی قوی و یا یک الگوی اقتصادی و کسب‌وکار موفق، پدیده‌ای است که به‌اذعان اکثر اندیشمندان و تحلیلگران سیاسی یکی از پایه‌های مهم قدرت دولت‌ها در امور معاصر جهانی را تشکیل می‌دهد (Leheny, 2019:12; Hannah, 2019:6-7). به‌همین جهت، قدرت تحول‌گرا را می‌توان عالی‌ترین و پایدارترین سطح اعمال قدرت نرم یا هنجاری تعریف کرد که با ماندگاری همراه است.

تا آنجا که به موضوع این مقاله مربوط می‌شود، انگیزه رهبران اروپا برای به‌کار بستن قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی در کشورهای پسا شوروی دوچندان نیز بوده است. این دسته از جوامع هم‌زمان با آغاز به‌کار شکل امروزی اتحادیه اروپایی به استقلال رسیدند و به‌فوریت در پی اتخاذ الگوی جایگزین کمونیسم برای اداره کشورهايشان به‌ویژه در حوزه اقتصاد و سیاست برآمدند (Look, 2019:31). در این شرایط، رهبران اتحادیه اروپایی اعمال قدرت تحول‌گرا را بهترین راه تثبیت قدرت نرم و هنجاری اروپا در کشورهای پسا شوروی طی دوره گذار از کمونیسم تشخیص دادند.

با این همه، برنامه‌ریزی رهبران و نهادهای اروپایی برای پیاده‌سازی قدرت تحول‌گرا و جای‌دادن آن در رویکردهای این اتحادیه در قبال همسایگان خود یا همسایگان همسایگانش^۱ شامل آسیای مرکزی لزوماً به‌معنای تحقق آنها نیست. برخی مطالعات نشان می‌دهند، چالش‌های متوالی اخیر در اتحادیه اروپایی (شامل بحران ناحیه یورو در ۲۰۱۱، بحران مهاجرت از ۲۰۱۴، بحران بدهی دولت یونان در ۲۰۱۵، برگزیت^۲ در ۲۰۱۶، تشدید شکاف شمال-جنوب و غرب-شرق در این اتحادیه، رشد ملی‌گرایی، قدرت‌یابی احزاب راست‌گرا و چپ‌گرای افراطی، ظهور رژیم‌های عوام‌گرا، شکاف‌های سیاسی داخلی و اختلاف‌های بیرونی با همسایگان) در مجموع از جذابیت این اتحادیه از جمله نزد دولت‌ها و جوامع آسیای مرکزی کاسته است (Müller, 2016:363-364; Sadowski, 2013:41-43).

علاوه بر این در رابطه با تأثیرات زیربنایی این اتحادیه بر کشورهای پسا کمونیستی نیز تردیدهای جدی وجود دارد که نیازمند بررسی است. بر این پایه، مقاله حاضر با تکیه بر

^۱. Neighbours of Its Neighbours

^۲. Brexit

مفهوم قدرت تحول‌گرا به‌مثابه عالی‌ترین سطح اعمال قدرت نرم/هنجاری و نیز ابزارهای پیاده‌سازی آن شامل اقتصاد بازار تمام‌عیار و نظم دموکراتیک در ادامه به‌دنبال ارزیابی میزان موفقیت اتحادیه اروپایی در اعمال این نوع قدرت در آسیای مرکزی برآمده است.

تحول‌گرایی اقتصادی آسیای مرکزی

اگرچه اندیشمندان و تحلیلگران در معرفی قدرت هنجاری اروپا اغلب از صلح، دموکراسی، لیبرالیسم، حقوق بشر و حاکمیت قانون^۱ به‌عنوان هنجارهای اصلی^۲ نام می‌برند، اما فهم قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی بدون محاسبه سامان اقتصادی و گستره‌ای که در آن اتحادیه اروپایی توانسته است به‌مثابه بازیگری فعال در زمینه پیاده‌سازی اقتصاد بازار در کشورهای پساکمونستی عمل نماید، ممکن نیست.

رهبران اروپایی به‌خوبی آگاه بوده و هستند که فرایند دموکراتیک‌سازی را نمی‌توان از اصلاحات اقتصادی تفکیک نمود و به همین جهت اتحادیه اروپایی نظم دموکراتیک در کشورهای پساکمونستی از جمله در آسیای مرکزی را موازی با نظم اقتصادی دنبال کرده است. علاوه بر این، گذار به اقتصاد بازار می‌تواند ابزاری ارزشمند برای عملیاتی کردن (برخی از) هنجارهای اصلی به‌شمار آید. از این رو، هدف بخش حاضر شرح و ارزیابی اهرم اقتصاد بازار آزاد از سوی اتحادیه اروپایی برای تحول‌آفرینی در آسیای مرکزی است که با هدف جایگزینی میراث سوسیالیستی شوروی با ساختارهای لیبرال دنبال می‌شود.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، هر پنج کشور آسیای مرکزی بلافاصله در سال ۱۹۹۱ اعلام استقلال نمودند. قزاقستان با مساحتی تقریباً نصف اروپا و دو برابر بزرگ‌تر از مجموع چهار کشور دیگر، بیشترین وسعت را دارد، درحالی‌که تنها ۱۸,۶ میلیون نفر (۲۴,۵ درصد) از کل جمعیت آسیای مرکزی (۷۳,۵ میلیون نفر) را در خود جای داده است (Adilbek, 2019:1). قزاقستان در سال ۱۹۳۶ به یکی از جمهوری‌های شوروی تبدیل شد و ترکیب نژادی آن با هجوم مهاجران روس به‌ضرر قزاق‌ها به‌هم خورد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از روس‌ها که اغلب بسیار ماهر و تحصیل‌کرده بودند این کشور را ترک کردند. با این همه، قزاقستان تازه‌استقلال‌یافته توانست به‌لطف منابع طبیعی گسترده و

1. Rule of Law

2. Core Norms

به‌ویژه ذخایر هنگفت نفت و گاز به رشد اقتصادی خوبی طی دهه ۹۰ میلادی و ابتدای هزاره سوم میلادی دست یابد و ثبات سیاسی خود را تضمین نماید.

در مقابل، قرقیزستان کمتر از ده درصد قزاقستان وسعت دارد و جمعیت آن تنها ۶,۴ میلیون نفر است. این کشور کوهستانی از زمان استقلال چندین انقلاب سیاسی را تجربه کرده و فضای سیاسی آن در مقایسه با دیگر جمهوری‌های آسیای مرکزی بازتر است. در سوی دیگر این طیف، ترکمنستان (پرجمعیت‌ترین کشور منطقه با ۳۳,۲ میلیون نفر) و ازبکستان (کم‌جمعیت‌ترین کشور منطقه با ۵,۹ میلیون نفر) قرار دارند (Adilbek, 2019:2) که در سطح جهانی به‌مثابه دو نمونه بارز از حکمرانی بد معرفی می‌شوند (Ahrens and Hoen, 2013:4).

ترکمنستان نیز همچون قزاقستان به دریای خزر راه دارد و از منابع طبیعی فراوانی برخوردار است. این کشور به‌شيوه استبدادی اداره می‌شود و رؤسای جمهور آن خواهان ستایش خود از سوی مردمانشان هستند (Pomfret, 2013:69). شهرت بین‌المللی ازبکستان تا حدودی بهتر است، هرچند با معیارهای حکمرانی خوب^۱ بسیار فاصله دارد. این کشور طی دوران شوروی در مقیاس بسیار گسترده برای تولید پنبه مورد استفاده قرار گرفت که پیامدهای زیست‌محیطی مخربی همچون خشکی دریاچه آرال^۲ را به‌دنبال داشت. اقتصاد ازبکستان طی دهه نخست پس از استقلال همچنان به‌طور عمده به کشت پنبه وابسته بود، تا جایی که کودکان مدرسه‌ای طبق قانون مجبور به کمک در فصل برداشت این محصول بودند (Ahrens and Hoen, 2019:83).

بزرگترین سرمایه طبیعی تاجیکستان به‌عنوان کوچکترین کشور آسیای مرکزی، منابع آبی فراوان است که بخش عمده آن برپایه سیستم متمرکز توزیع آب - انرژی در دوران شوروی در مقابل دریافت سوخت و انرژی به کشت پنبه در ازبکستان اختصاص می‌یافت (شیرزادی و حق‌شناس، ۱۳۸۹: ۷۱). به‌دنبال استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و فروپاشی این سیستم، انتقال رایگان آب از کشورهای بالادست (تاجیکستان و قرقیزستان) به کشورهای پایین‌دست (قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان) کماکان ادامه دارد درحالی‌که کشورهای بالادست ناگزیر به پرداخت بهای تمام‌شده سوخت و انرژی دریافتی از کشورهای پایین‌دست هستند. تنگناهای اقتصادی در کنار عدم انسجام ملی باعث شد تا تاجیکستان

¹. Good Governance

². Aral Sea

وخیم‌ترین شرایط را در میان کشورهای تازه‌استقلال یافته آسیای مرکزی تجربه نماید. این کشور بلافاصله پس از استقلال وارد جنگی داخلی شد که اگرچه در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ پس از برجای گذاشتن بیش از ۵۰ هزار کشته (عمدتاً غیرنظامی) و ۱ میلیون دویست هزار آواره با امضای پیمان صلح میان حکومت مرکزی و مخالفان پایان یافت (DPA, 2009:1)، اما پیامدهای ناگوار سیاسی و اقتصادی آن تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد.

اتحادیه اروپایی از همان ابتدای استقلال کشورهای پساکمونستی به مشارکت در شکل‌گیری نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای نوپای آنها علاقه نشان داد. در این میان، تلاش رهبران و نهادهای اروپایی برای حضور در جوامع آسیای مرکزی در مقایسه با دیگر کشورهای پسا شوروی کمتر بود که دلیل آن را می‌توان به فاصله جغرافیایی، فرهنگی و مذهبی این دو منطقه از یکدیگر نسبت داد (Özdaş and Doğan, 2020:369). با این همه، اهمیت آسیای مرکزی به تدریج نزد اتحادیه اروپایی افزایش یافت و رهبران اروپایی را برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر بر جوامع این منطقه برانگیخت.

اهمیت روزافزون آسیای مرکزی برای اتحادیه اروپایی به ویژگی‌های این منطقه مربوط می‌شود که ماهیت اغلب آنها اقتصادی است. نخست اینکه آسیای مرکزی در مجموع منطقه‌ای به لحاظ طبیعی برخوردار شناخته می‌شود. ذخایر اثبات شده نفت و گاز و سایر منابع طبیعی نهفته در این سرزمین باعث تمایز آسیای مرکزی از سایر اقتصادهای بازار نوظهور شده است. دوم اینکه، موهبت‌های طبیعی برخی کشورهای آسیای مرکزی این منطقه را از چشم‌انداز ژئوپلیتیک جهانی در جایگاه مهمی قرار داده است. صادرات منابع طبیعی به ابزاری مهم برای دستیابی به نفوذ سیاسی در جهان معاصر تبدیل شده است.

سوم، اگرچه هر پنج کشور آسیای مرکزی محصور در خشکی و به دور از بازارهای بین‌المللی عمده قرار دارند، اما همچنان می‌توانند به‌مثابه کشورهای ترانزیت از اهمیت اقتصادی بالایی برخوردار باشند. ابتکار کمربند و راه^۱ چین (۲۰۱۳) و راهبرد پیوند اتحادیه اروپا-آسیا: ایجاد پل برای آینده پایدار^۲ (۲۰۱۹) بدون لحاظ آسیای مرکزی امکان پیشرفت نخواهند داشت و این منطقه تنها راه زمینی ممکن برای پیوند کره جنوبی با بازارهای اروپایی و

¹. Belt and Road Initiative (BRI)

². EU-Asia Connectivity: Building Bridges for a Sustainable Future

پیاپی سازی ابتکار اوراسیای^۱ این کشور به شمار می‌آید (تیشه‌یار و توپسرکانی، ۱۳۹۸: ۹۶-۹۸). چهارم، ساختار سیاسی همه کشورهای آسیای مرکزی را می‌توان در طیفی از اقتدارگرا تا نواقدرگرا دسته‌بندی کرد (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۱: ۷۹؛ فلاحی و بصیری، ۱۳۹۶: ۲). تنها شاید در قرقیزستان بتوان نشانه‌های کمرنگی از دموکراسی تردیدآمیز را مشاهده کرد. از این رو، انتظار ایجاد دموکراسی‌های لیبرال در آسیای مرکزی دست‌کم در آینده نزدیک با واقعیت‌های موجود هم‌خوان نیست (Ahrens and Hoen, 2013:6).

حوزه اقتصاد نیز، اگرچه بسیاری از حساسیت‌های ذاتی امر سیاسی را ندارد، اما پیچیدگی و آسیب‌پذیری آن به لحاظ فنی بیشتر است و گذار در آن به کندی اتفاق می‌افتد. بنابراین تحول در نظم اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی دست‌کم به اندازه پدیده گذار سیاسی در آنها مشکل خواهد بود. این مشکل در ارزیابی قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی زمانی بیشتر به چشم می‌آید که بی‌تفاوتی یا به عبارت بهتر بی‌کنشی دولت‌های اروپایی در برابر سختی‌ها و بحران‌های اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی طی دهه نخست پس استقلال را به یادآوریم. این بی‌کنشی نه تنها چهره بروکسل نزد افکار عمومی جوامع این منطقه را خدشه‌دار ساخت، بلکه از آن مهم‌تر فرصت طلایی نفوذ در منطقه از طریق پرکردن خلأ ناشی از برچیده شدن سیستم اقتصاد دستوری شوروی را از اتحادیه اروپایی سلب نمود. به همین دلیل نیز مناسبات مالی و اقتصادی فدراسیون روسیه با جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی به رغم فروپاشی شوروی تا مدت‌ها از نظر تولید، بازرگانی و پرداخت‌ها به شدت به هم وابسته باقی ماند. تا اینکه تصمیم یک‌جانبه مسکو در اوت ۱۹۹۳ مبنی بر انحلال منطقه روبل^۲، ضربه سنگینی به اقتصادهای سست این منطقه وارد آورد. در حالی که قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و ترکمنستان با معرفی ارزهای ملی خود توانستند تا حدودی از آثار مخرب این اقدام بکاهند، تاجیکستان تنها در ماه مه ۱۹۹۵ موفق به سازگاری با شرایط جدید شد (Voloshin, 2014:29). در آن سال‌ها، حکومت بوریس یلتسین سعی داشت با دورنگاه داشتن روسیه از میراث دردسرافرین شوروی در سرزمین‌های پسا کمونیستی بر بازسازی داخلی متمرکز شود. در حقیقت، یک روی دیگر سکه گفتمان غرب‌گرای یورو-آتلانتیسم^۳

^۱. EurAsia Initiative (EAI)

^۲. Rouble Area

^۳. Euro-Atlanticism

آندره کوزیروف^۱، نخستین وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه را روی‌برگرداندن از مشکلات کشورهای پسا شوروی تشکیل می‌داد.

با ایجاد جو بدگمانی فزاینده علیه مسکو در میان رهبران و نخبگان آسیای مرکزی، زمینه برای فاصله‌گرفتن این کشورها از برادر بزرگتر و پشتیبان سابق خود فراهم شد، اما هیچ بازیگری به این نیاز آنها پاسخ ندادند. آسیای مرکزی به‌جز موضوع انرژی که هنوز ابعاد آن نیز روشن نشده بود برای بازیگران بیرونی از جذابیت زیادی برخوردار نبود. این منطقه در آن زمان به‌شدت نیازمند کمک بود و بازار سودآوری برای دولت‌ها و بخش خصوصی به‌شمار نمی‌آمد. بیشترین توجه ایالات متحده به آسیای مرکزی، معطوف به خلع سلاح هسته‌ای قزاقستان می‌شد و بعد مسافت از انگیزه‌های واشنگتن برای حضور در این منطقه می‌کاست. موتور رشد اقتصادی چین در آن زمان تازه به‌کار افتاده بود و اگر هم برنامه‌ای برای حضور در آسیای مرکزی داشت، برای دو دهه آینده بود. اتحادیه اروپایی اگرچه بیش از سایر بازیگران به آسیای مرکزی توجه داشت، اما به اندازه‌ای نبود که پاسخ‌گوی حتی بخش کوچکی از مجموع تقاضاهای کشورهای این منطقه باشد. شاید آسیای مرکزی در آن زمان از چشم‌انداز رهبران و راهبردی‌پردازان اروپایی فاقد ارزش راهبردی تلقی می‌شد.

کشورهای آسیای مرکزی طی دهه نخست استقلال، اگرچه از مساعدت‌های مالی و اقتصادی استقبال می‌کردند، اما به مراتب بیش از آن نیازمند مشارکت و همکاری با دیگر دولت‌ها برای بازسازی نظام اقتصادی و شالوده‌های تولید و بازرگانی خود بودند. با این حال، عمده فعالیت‌های اتحادیه اروپایی طی دهه ۹۰ میلادی در این منطقه به اهدای کمک‌های مالی و مشاوره‌های سیاسی و فنی خلاصه می‌شد (Bossuyt, 2019:5). راهبرد ۲۰۰۷ اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی در حوزه اقتصادی با اولویت‌دادن به بازارهای انرژی به توسعه نسبی مناسبات اروپا-آسیای مرکزی کمک کرد، اما همزمان و حتی پیش از آن تقریباً همه بازیگران بزرگ منطقه‌ای و جهانی به این عرصه پا گذاشته بودند.

با این همه، رهبران و نهادهای اروپایی همچنان تلاش‌های خود را برای همگام‌سازی نظم اقتصادی جوامع آسیای مرکزی با هنجارهای اروپایی ادامه می‌دهند. آنها تنها برآوردهای زمانی خوش‌بینانه اولیه را کنار گذاشته‌اند و در طرح‌های عملیاتی خود برای رسیدن به این هدف برپایه واقعیت‌ها و محدودیت‌های موجود تجدیدنظر کرده‌اند. تأکید راهبرد ۲۰۱۹

^۱. Andrei Kozyrev

اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی بر سرمایه‌گذاری برای همکاری منطقه‌ای و مشارکت غیر انحصاری، جدید و مستحکم‌تر با کشورهای منطقه (EC, 2019:1-2) در کنار طرح‌های بلندپروازانه بروکسل مبنی بر ایجاد یک فضای سیاسی و اقتصادی واحد به‌هم‌پیوسته در اوراسیا بدون حضور روسیه و چین، همه و همه نشان از تلاش اتحادیه اروپایی برای پیاده‌سازی و تقویت اقتصاد بازار در کشورهای این منطقه با هدف زمینه‌سازی برای ایجاد و رشد تدریجی نظم دموکراتیک دارد. آنچه مسلم است، وجود ساختار سیاسی دموکراتیک شرط لازم برای ایجاد یک اقتصاد بازار آزاد محسوب نمی‌شود، اما عکس آن، اگر نه لازم، دست‌کم تسهیل‌گر خواهد بود.

اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده^۱ سوسیالیستی که در سراسر دوره شوروی بر جوامع آسیای مرکزی حاکم بود، بر پایه محدودیت عرضه قرار داشت و رفتار بنگاه‌های سوسیالیستی به‌طور ذاتی به اقتصاد مضیق^۲ منجر می‌شد (Kornai, 1979:801-805). با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این گونه تصور می‌شد که اقتصاد بازار تنها جایگزین ممکن برای اقتصاد سوسیالیستی در جوامع تازه‌استقلال یافته به‌شمار می‌آید. این در حالی است که کارآفرینان در اقتصاد بازار به دلیل مواجهه با محدودیت‌های سخت بودجه به حداکثر رساندن سود را جایگزین به حداکثر رساندن تولید می‌کنند و در رفتار قاعده‌محور آنها هیچ انگیزه‌ای برای تقاضای اضافه دیده نمی‌شود.

با این تفاسیر، گذار از سیستم «محدود به عرضه»^۳ سوسیالیستی به سیستم «محدود به تقاضا»^۴ بازار آزاد در درجه نخست مستلزم این بود که هم به صف‌بندی ناشی از سهمیه‌بندی و هم به سیاست پس‌انداز اجباری دوره شوروی پایان داده شود. از این رو، مفهوم گذار اقتصادی در آسیای مرکزی بیشتر به‌مثابه موضوع پایاسازی^۵ و آزادسازی^۶ تلقی می‌شد. پایاسازی به‌معنای اجرای سیاست‌های مالی و پولی محدودکننده است. در عین حال، آزادسازی قیمت‌ها، تولید و تجارت به‌عنوان پیش‌شرط لازم برای اقتصاد بازار تصور می‌شد. از آنجاکه ورود کشورهای پساکمونیستی به اقتصاد بازار ناگزیر پنداشته می‌شد، تردیدی در

¹. Planned Economy

². Shortage Economy

³. Supply-Constrained

⁴. Demand-Constrained

⁵. Stabilization

⁶. Liberalization

پیاده‌سازی استلزامات آن نیز وجود نداشت و اختلاف‌نظرها پیرامون پایاسازی و آزادسازی در این جوامع بیشتر حول موضوع سرعت و توالی بازسازی اقتصادی و تنفیذ قوانین بازار در جریان بود. برخی نخبگان سیاسی و اقتصادی بر مزایای تغییرات آنی تأکید داشتند، اما برخی دیگر اصلاحات تدریجی را ترجیح می‌دادند و از پیامدهای شوک اقتصادی بر جوامع خود نگران بودند (Hoen, 1996:2).

تا آنجا که به آسیای مرکزی مربوط می‌شود در نهایت هیچ‌یک از دو گزینه فوق در عمل به اجرا درنیامد زیرا به‌رغم برخی اقدام‌ها اساساً اقتصاد بازار در آنها شکل نگرفت. بحران گذار به پیدایش سرمایه‌داری دولتی^۱ در کشورهای آسیای مرکزی منجر شد که به‌طور شگفت‌آوری بر پایه معیار تولید ناخالص داخلی^۲ بسیار موفق‌تر از دیگر کشورهای پساکمونیستی بود. اقتصاد اغلب کشورهای پسا شوروی که با پیروی از الگوی اقتصادی اتحادیه اروپایی به‌طور آنی یا تدریجی به اقتصاد بازار آزاد روی آوردند در دهه ۹۰ میلادی به‌شدت آسیب دید به‌گونه‌ای که تولید ناخالص داخلی کشورهای بالتیک و جمهوری‌های قفقاز جنوبی به نصف کاهش یافت. در مقابل، رشد تولید ناخالص داخلی همه جمهوری‌های آسیای مرکزی در پایان سده بیستم مثبت بود. کشورهای این منطقه امروزه از نظر رشد اقتصادی حتی نسبت به کشورهای اروپای شرقی مانند جمهوری چک، مجارستان، لهستان و اسلواکی نیز پیشی گرفته‌اند (Ahrens and Hoen, 2019:85-86).

شواهد بسیار کمی وجود دارد که نشان دهد، کشورهای آسیای مرکزی اساساً به‌طور جدی یکی از دو الگوی تغییرات آنی یا تدریجی اتحادیه اروپایی برای گذار به اقتصاد بازار آزاد را پذیرفته باشند. در آغاز دوران گذار، تاجیکستان و قرقیزستان تنها کشورهای آسیای مرکزی بودند که در صدد پیاده‌سازی شکل لیبرال اصلاحات بازار برآمدند. نکته قابل‌توجه اینکه ویژگی‌های اقتصادی مشترک این دو کشور را می‌توان در فقدان منابع هیدروکربنی، بیشترین میزان فقر و کمترین میزان رشد اقتصادی در مقایسه با دیگر کشورهای آسیای مرکزی چه در آن زمان و چه در حال حاضر - خلاصه کرد (Hu, 2019:149). با اینکه قرقیزستان در پیاده‌سازی دستورکار گذار به اقتصاد بازار به‌طور نسبی موفق عمل کرد (Pomfret, 2006:73-74)، اما تلاش برای حفظ ثبات سیاسی خیلی سریع به اولویت

¹. State Capitalism

². Gross Domestic Product (GDP)

اساسی تاجیکستان تبدیل شد و بنابراین این کشور نتوانست مسیر گذار به اقتصاد بازار آزاد را بپیماید (Umarov and Repkine, 2004:211-214).

در مقابل، ترکمنستان قرار دارد که حتی امروزه نیز به‌سختی حائز ویژگی‌های گذار از اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده مرکزگرا است، چه رسد به اینکه بتوان از پیاده‌سازی اقتصاد بازار در این کشور صحبت به‌میان آورد. قزاقستان و ازبکستان نیز به‌طور اساسی فاقد انگیزه‌های لازم برای پیاده‌سازی الگوی اروپایی گذار به اقتصاد بازار آزاد بوده و هستند. قزاقستان آنچنان به‌لحاظ منابع طبیعی هیدروکربنی غنی است که می‌تواند اصلاحات اقتصادی را بدون برجای گذاشتن آثار منفی جدی به‌تعویق بیندازد. برای ازبکستان نیز وضعیت تا حدودی به همین گونه است با این تفاوت که در مقایسه با قرقیزستان از میزان ذخایر انرژی کمتر و جمعیت بیشتری برخوردار است و بنابراین، تأخیر در آغاز اصلاحات اقتصادی می‌تواند با آثار منفی بیشتری همراه باشد.

در مقابل از آنجا که اقتصاد قزاقستان هنوز به‌شدت به فدراسیون روسیه وابسته است، بیش از سایر کشورهای آسیای مرکزی از پیامدهای بحران‌های اقتصادی و ارزی روسیه در سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۱۴ آسیب‌دیده است. با این همه، نمایه اقتصادی قزاقستان که کمترین اصلاحات اقتصادی به‌سوی بازار را تجربه کرده است در وضعیت مناسب‌تری نسبت به سایر کشورهای آسیای مرکزی قرار دارد (WB, 2019). در هر صورت تا جایی که به موضوع مقاله حاضر مربوط می‌شود، اقتصاد بازار آزاد اساساً هیچ‌گونه تأثیر ماندگاری بر ساختار اقتصادی هیچ‌کدام از کشورهای آسیای مرکزی برجای نگذاشته است.

نظام اقتصادی حاکم بر جوامع آسیای مرکزی در حال حاضر بیش از هر چیز با مؤلفه‌های نظام سرمایه‌داری دولتی هم‌خوانی دارد که تأثیرپذیری نظام اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی از الگوی اقتصادی چین را نشان می‌دهد. شباهت نزدیک میان ساختار اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و چین را به‌خوبی می‌توان از شاخص گذار بنیاد برتلزمان^۱ استنباط کرد (Ahrens and Hoen, 2019:92). در حقیقت، چین نه‌تنها در مقایسه با اتحادیه اروپایی جایگزینی جذاب برای سرمایه‌گذاری در کشورهای آسیای مرکزی به‌شمار می‌آید، بلکه الگویی برای سرمایه‌داری دولتی موفق نیز محسوب می‌شود (Ahrens et al., 2016: 47; Pomfret, 2019:12).

^۱. Transformation Index of the Bertelsmann Stiftung

قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی به‌دنبال پیاده‌سازی اقتصاد بازار در کشورهای این منطقه بود، اما در عمل به ظهور پدیده سرمایه‌داری دولتی متأثر از الگوی اقتصادی حاکم بر چین در سطوح متفاوت منجر شد. در حقیقت با وجود طرح‌های گوناگونی که اتحادیه اروپایی در زمینه پایاسازی، آزادسازی، خصوصی‌سازی و نهادسازی در کشورهای آسیای مرکزی به کار گرفت، نرخ بازدهی تلاش‌های این اتحادیه در آسیای مرکزی به‌طور قابل‌توجهی کمتر از سایر کشورهای پساکمونیستی بوده است. از این رو، اتحادیه اروپایی در عمل نتوانست کشورهای آسیای مرکزی را به سمت الگوی اقتصاد بازار تمام‌عیار جلب نماید و شاید تنها استثنا در این میان، قرقیزستان باشد که میان الگوی سرمایه‌داری دولتی چین و اقتصاد بازار اتحادیه اروپایی در نوسان است.

تحول‌گرایی سیاسی در آسیای مرکزی

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در سال ۲۰۰۵ آن را "بزرگترین فاجعه ژئوپلیتیک" سده بیستم نامید (President of Russia, 2015)، فرانسیس فوکویاما^۱، اندیشمند سیاسی نامدار ایالات متحده، بار دیگر ایده مشهور خود تحت عنوان پایان تاریخ^۲ که برای نخستین‌بار در سال ۱۹۸۹ طی مقاله‌ای پژوهشی به تفصیل ارائه داده بود را تکرار کرد. برپایه ایده فوکویاما، لیبرال دموکراسی ممکن است نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و شکل نهایی حکومت بشری و پایان تاریخ باشد. بنا به گفته وی در گذشته تمایل به نفی دموکراسی لیبرال در میان مردم وجود داشت، اما با فروپاشی اردوگاه کمونیستی به‌ظاهر اجماعی عمومی بر سر فهم دموکراسی لیبرال به‌مثابه عقلانی‌ترین شکل حکمرانی پدید آمده است (Fukuyama, 1992:211).

علاوه بر فوکویاما، بسیاری دیگر از متفکران غربی نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را فرصتی در جهت گسترش جهانی ارزش‌های دموکراتیک و ایجاد تحولات عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جهان پس از جنگ سرد ارزیابی می‌کردند. با این همه این خوش‌بینی به زودی محدودیت‌های خود را به‌ویژه در کشورهای پساکمونیستی نشان داد. در آسیای مرکزی، فقدان تجربه دموکراتیک پیشین، ساختار قبیله‌ای جوامع محلی و چیرگی

¹. Francis Fukuyama

². End of History

شیوه حکمرانی موروثی به‌طور قابل‌توجهی ظهور ایده غربی دموکراسی لیبرال را محدود ساخته است. چینش رهبران و تصمیم‌سازان جمهوری‌های آسیای مرکزی پس از استقلال در مقایسه با دوران شوروی تا حد زیادی بدون تغییر باقی‌ماند و گردش آزاد‌نخبگان در کشورهای منطقه تا به امروز نیز حاصل نشده است.

شیوه حکمرانی دوران شوروی، تأثیر ماندگاری بر چگونگی اداره امور سیاسی و اجتماعی کشورهای پساکمونستی برجای گذاشته است. از آن مهم‌تر اینکه طبقه سیاسی حاکم در این کشورها که هویت آنها به سختی از دایره حاکمان شوروی قابل‌تمیز است، اغلب از همه ابزارها برای جلوگیری از پیدایش طبقه مالک مستقل استفاده می‌کنند (Murphy, 2006:550). در این شرایط، ایالات متحده که خود را پیروز جنگ سرد در برابر شوروی می‌دانست، علاقه‌ای به حضور در کشورهای پساکمونستی به‌ویژه در آسیای مرکزی نشان نداد. در مقابل، انگیزه اتحادیه اروپایی نوپا برای آزمون قدرت تحول‌گرای خود در این کشورها به‌دلیل نزدیکی جغرافیایی به آنها بالا بود.

سیاست همسایگی اروپایی در سال ۲۰۰۴ نخستین راهبرد مدون چندجانبه اتحادیه اروپایی برای تأثیرگذاری بر همسایگان شرقی خود به‌شمار می‌آید، اما پیش از آن نیز اتحادیه اروپایی بندهایی را در موافقت‌نامه‌های دوجانبه با بسیاری از کشورهای پساکمونستی به‌منظور ترویج سیاست‌ها و نهادهای دموکراتیک گنجانده بود. تنظیم موافقت‌نامه‌های دوجانبه از همسایگان بلافصل اتحادیه اروپایی شروع شد و در ادامه، کشورهای آسیای مرکزی را نیز دربرگرفت. با ارائه راهبرد مشارکت نوین اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۷، تلاش رهبران اروپایی برای پیاده‌سازی قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی در این منطقه به اوج خود رسید که در رأس آن طرح‌های ترویج حقوق بشر و دموکراسی به‌مثابه ابزارهای نیل به نظم دموکراتیک لیبرال قرار داشت.

راهبرد ۲۰۰۷ اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی از سیاست همسایگی اروپا و به‌ویژه اعلامیه مشارکت شرقی ال‌گوبرداری شده بود (Fenton, 2015:171). هم مشارکت شرقی و هم راهبرد اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی، اگرچه شامل یک پیش‌گفتار چندسویه برای تشویق منطقه‌سازی^۱ میان کشورهای پساکمونستی بودند، اما در عمل برپایه اصول

^۱. Region-Building

دوجانبه‌گرایی صریح^۱ (میان بروکسل و تک تک کشورهای منطقه) تدوین یافته بودند. راهبردهای مذکور همچنین در چندین هدف و اولویت سیاسی تعیین شده از سوی رهبران اروپایی مشترک بودند که مهم‌ترین آنها ترویج ارزش‌های لیبرال و اقتصاد بازار آزاد بود. از این رو، راهبرد ۲۰۰۷ اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی را می‌توان به‌مثابه ادامه فرایند نهادسازی داخلی اتحادیه اروپایی در خارج از مرزهای این اتحادیه قلمداد نمود. در حقیقت، ویژگی گسترش حاکمیت خارجی اتحادیه اروپایی در مرکز پویایی‌های دیوان‌سالاری کمیسیون اروپا - به‌مثابه تدوین‌کننده اصلی خط‌مشی‌ها و اسناد سیاسی این اتحادیه - قرار دارد. این ویژگی همچنین میراث سیاست‌های به‌آزمون گذاشته شده در جهت گسترش اتحادیه اروپایی به سمت شرق از جمله شبه‌جزیره بالکان نیز محسوب می‌شود. به همین جهت، راهبرد مشارکت نوین اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی یک راهبرد به‌معنای متعارف کلمه نبود، بلکه سندی با هدف نشان‌دادن منافع ویژه این اتحادیه در منطقه و برشمردن تعهدات دولت‌ها و جوامع کشورهای واقع در آن بود (Kassenova, 2016:1).

رهبران و نهادهای گوناگون اتحادیه اروپایی برای پیاده‌سازی اهداف و برنامه‌های مندرج در این راهبرد تلاش زیادی را مصروف داشتند، اما راهبرد مذکور در اروپایی‌سازی یا غربی‌سازی جوامع و دولت‌های آسیای مرکزی ناکام ماند؛ چراکه سیاست داخلی کشورهای آسیای مرکزی به‌طور عمده در برابر نظم سیاسی لیبرال، رژیم‌های حقوق بشر غربی و گفتمان‌های سیاسی مشترک با اروپا همچنان نفوذناپذیر باقی مانده‌اند. جمهوری‌های آسیای مرکزی از کمک‌های مالی اتحادیه اروپایی برای توسعه دموکراسی‌سازی و بهبود حقوق بشر استقبال می‌کنند، اما حساسیت شدید دولت‌های منطقه در برابر تلاش‌های خارجی برای پراکندگی قدرت و تحمیل معیارهای حقوق بشر غربی باعث شده است تا کمک‌های مالی اروپا در این زمینه به ترویج حکمرانی خوب - که بیشتر فنی است تا هنجاری - محدود بماند.

ابتکارهای موضوعی اتحادیه اروپایی برای ترویج نظم سیاسی لیبرال در جهان و به‌ویژه همسایگان شرقی خود در وهله نخست شامل برنامه کنش‌گران دولتی و مراجع محلی^۲ و سند اروپایی برای دموکراسی و حقوق بشر^۳ می‌شد که قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان را

^۱ Strict Bilateralism

^۲ Non-State Actors and Local Authorities (NSA-LA) Programme

^۳ European Instrument for Democracy and Human Rights (EIDHR)

دربرمی‌گرفت (Axyonova, 2012:1). ازبکستان نیز از سازوکار تأمین بودجه برنامه مشارکت و مؤسسه‌سازی^۱ اتحادیه اروپایی که در سال ۲۰۰۷ با هدف ایجاد و تقویت نهادهای مدنی در کشورهای پساکمونیستی تأسیس شده بود، بهره می‌برد (Shaban, 2019:63). در این میان، ترکمنستان از همان ابتدا از همه این ابتکارها مستثنی بود. حتی راهبرد مشارکت نوین اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی نیز نتوانست رهبران ترکمنستان را به مشارکت در طرح‌های گذار سیاسی این اتحادیه ترغیب نماید. با این همه، عشق‌آباد طی سه دهه گذشته از کمک‌های اتحادیه اروپایی برای گذار کشورهای آسیای مرکزی به دموکراسی لیبرال بی‌نصیب نمانده است.

با این همه، بخش بزرگی از کمک‌های اتحادیه اروپایی برای ترویج دموکراسی در آسیای مرکزی با هدف ارتقا مولفه پاسخ‌گویی حکومت^۲ اختصاص یافته است. علاوه بر این، به‌نظر می‌رسد که پشتیبانی مالی اتحادیه اروپایی از پیشرفت دموکراسی در جوامع آسیای مرکزی فاقد معیارها و قید و شرط‌های مشخص باشد. به عنوان مثال، بیشترین سرانه کمک‌های اتحادیه اروپایی برای ترویج نظم سیاسی لیبرال در آسیای مرکزی طی دهه نخست سده بیست‌ویکم را دولت ترکمنستان با بیشترین فاصله از معیارهای دموکراسی لیبرال دریافت کرده و قرقیزستان که دموکرات‌ترین کشور منطقه است در جایگاه دوم قرار دارد. ترتیب سه کشور دیگر این لیست نیز نسبتی با میزان پیشرفت آنها در مسیر دموکراسی‌سازی ندارد (Warkotsch, 2011:105-107).

برپایه شواهد موجود، تأثیر اقدام‌ها و تلاش‌های اتحادیه اروپایی برای گذار کشورهای آسیای مرکزی به نظم سیاسی لیبرال به‌اندازه‌ای ضعیف بوده است که نه‌تنها موفقیت‌آمیز که قابل توجه نیز محسوب نمی‌شود. در حقیقت به‌رغم تدوین و پیاده‌سازی برنامه‌های هنجاری متعدد از سوی اتحادیه اروپایی در جوامع آسیای مرکزی به‌ویژه در حوزه حقوق بشر و دموکراسی‌سازی، حکمرانی خوب و حاکمیت قانون و آموزش جوانان (ثمودی‌پیلهورد، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۷)، گام‌های عملی این اتحادیه به حوزه کمک‌های مالی و فنی محدود مانده است و به هیچ‌وجه در مسیر تقویت هنجارهای اروپایی قرار ندارند.

با این همه، ضعف در برنامه‌ریزی‌ها و تلاش‌های اتحادیه اروپا، دلیل اصلی عدم موفقیت سیاست گذار اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی به‌سوی نظم سیاسی لیبرال نیست. جوامع آسیای

^۱. Institution Building and Partnership Programme (IBPP)

^۲. Government Accountability

مرکزی از چشم‌انداز داخلی نیازی به ترویج دموکراسی لیبرال در منطقه احساس نمی‌کنند و از چشم‌انداز خارجی با الگوهای حکمرانی به‌نسبت موفق‌تری در همسایگی خود مواجه هستند که با فضای فرهنگی حاکم بر جوامع آنها بیشتر هم‌خوانی دارد (Ahrens and Hoen, 2019:90). در حقیقت، الگوهای کارکردی متأثر از جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین و حتی ترکیه به ساختار مذهبی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی نزدیک‌تر است و بومی‌سازی آنها برای دولت‌های منطقه با بازدهی بیشتر و موانع کمتری همراه خواهد بود. این واقعیت از جذابیت الگوی نظم سیاسی لیبرال اتحادیه اروپایی نزد دولت‌ها و جوامع آسیای مرکزی کاسته است.

تجربه سه دهه گذشته حاکی از توجه جدی جمهوری اسلامی ایران به موضوع بهره‌گیری از قابلیت‌های فرهنگی و هنجاری خود برای تنظیم روابط خوب با دولت‌های آسیای مرکزی است. تا جایی که برپایه دلایل و شواهد موجود، موفقیت ایران در آسیای مرکزی بیش از آنکه به حوزه سخت‌افزاری مربوط باشد از حوزه نرم‌افزاری نشات می‌گیرد. در حوزه قدرت هنجاری، تهران از ابتدای دهه ۹۰ میلادی با وجود همه محدودیت‌ها و فشارهای بیرونی -به‌ویژه از سوی سیاست‌های واشنگتن- برای بازسازی پیوندهای فرهنگی و تاریخی خود با منطقه آسیای مرکزی کوشش فراوانی نموده است. به همین جهت، ایران نه تنها نسبت به اتحادیه اروپایی که در قیاس با بازیگران منطقه‌ای روسیه و چین نیز به لحاظ هنجاری دست برتر را در این منطقه دارد (کریمی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۳: ۱۳۶-۱۳۷).

تجربه تلخ برخی همسایگان آسیای مرکزی در پیروی از ساختارها و روندهای نظم سیاسی لیبرال نیز رهبران و نخبگان کشورهای منطقه را نسبت به الگوی لیبرال دموکراسی اتحادیه اروپایی بدبین نموده است. به عنوان مثال، فدراسیون روسیه در دوران ریاست جمهوری بوریس یلتسین قصد داشت، اصلاحات بازار و قواعد دموکراتیک را از راه شوک درمانی پیاده نماید. این اقدام، اگرچه در تخریب ساختارهای قدیمی موفق عمل کرد، اما سرانجام در تدوین و تنظیم قواعد جدید موثر بازار، تقویت ارزش‌های دموکراتیک و ایجاد نهادها، قواعد و هنجارهای سیاسی مربوطه ناکام ماند. این تصمیم یلتسین، روسیه را با بحران شدید مالی-اقتصادی و تزلزل سیاسی مواجه ساخت. تا اینکه اقتصاد و سیاست این کشور طی دوران ریاست جمهوری پوتین با کنارگذاشتن الگوی توسعه غربی به ثبات رسید.

مقایسه تحولات سیاسی و اقتصادی روسیه طی سه دهه گذشته نشان می‌دهد که یک "دموکراسی هدایت‌شده"^۱ می‌تواند حوزه سیاست را به‌طور مؤثری زنده نگاه دارد از پشتیبانی عمومی در داخل برخوردار شود و با حفظ نخبگان در مصدر امور همچنان از وجود آنها منتفع شود (Ahrens and Hoen, 2019:92). الگوی دموکراسی هدایت‌شده برخلاف نسخه لیبرال دموکراسی غربی اتحادیه اروپایی برای کشورهای پساکمونیستی برپایه ویژگی‌ها و تجربه‌های تاریخی، مذهبی، فرهنگی، قومی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جمعیتی منحصربه‌فرد هر کشور و منطقه از سوی رهبران، نخبگان و شهروندان همان کشور یا منطقه تدوین می‌شود. الگوی دموکراسی هدایت‌شده ضمن برخورداری از امتیازهای شیوه حکمرانی مبتنی بر رای اکثریت (دموکراسی) از سنت‌های تاریخی، فرهنگی، مذهبی و قومی جامعه نیز پاسداری می‌کند. از این رو، پیاده‌سازی موفقیت‌آمیز دموکراسی هدایت‌شده در فدراسیون روسیه و پیش از آن در جمهوری اسلامی ایران - به‌رغم کارشکنی‌های غرب - باعث شده است تا کشورهای آسیای مرکزی انگیزه‌ای برای دنباله‌روی از الگوی نظم سیاسی لیبرال اتحادیه اروپایی نداشته باشند.

نتیجه‌گیری

با این‌که اتحادیه اروپایی به‌طور قابل‌توجهی فاقد بسیاری از ویژگی‌های اساسی یک دولت مستقل بوده و به‌لحاظ سیاسی، نظامی و امنیتی نیز بازیگری قدرت‌مند در سطح جهانی محسوب نمی‌شود، اما تا حدودی توانسته است با ارائه چهره‌ای خیراندیش از خود به توانایی تأثیرگذاری بر رفتار و ترجیحات راهبردی دیگران بدون اجبار یا تهدید به زور دست یابد. نفوذ نرم اتحادیه اروپایی را بیش از هرکجای دیگر در مرزهای شرقی این اتحادیه می‌توان مشاهده کرد. کشورهای پساکمونیستی از همان بدو استقلال در ابتدای دهه ۹۰ میلادی به‌دنبال یافتن الگوهای حکمرانی و توسعه و پیشرفت برآمدند. در این شرایط، اتحادیه اروپایی نوپا نیز بلافاصله صدور الگوهای حکمرانی نظم سیاسی لیبرال و اقتصاد بازار تمامی‌عیار به کشورهای درحال‌گذار پساکمونیستی را در دستور کار نهادهای خود قرار داد.

^۱. Steered Democracy (Gelenkte Demokratie)

اتحادیه اروپایی برای اعمال قدرت نرم یا هنجاری خود در کشورهای تازه‌استقلال‌یافته پساشوروی، راهبرد قدرت تحول‌گرا را در پیش گرفته است. این راهبرد به‌ویژه در خصوص کشورهای تازه‌استقلال‌یافته که به‌طور عمده فاقد الگوهای مسلط حکمرانی در حوزه سیاست و اقتصاد هستند، کاربرد دارد. در حقیقت، پذیرش الگوهای حکمرانی سیاسی و اقتصادی یک بازیگر از سوی یک کشور در حال گذار معادل به‌ثمرنشدن قدرت تحول‌گرای بازیگر مذکور در کشور موردنظر خواهد بود که مفاهیم و پیامدهایی به‌مراتب فراتر از تحقق قدرت نرم یا هنجاری به‌دنبال دارد.

در آسیای مرکزی نیز همچون دیگر کشورهای پساشوروی، اتحادیه اروپایی از ابتدای دهه ۹۰ میلادی به‌دنبال ترویج هنجارهای سیاسی و اقتصادی لیبرال از طریق ترغیب دولت‌های منطقه به انجام اصلاحات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، پولی و مالی بوده که در عمل به‌معنای گسترش حکمرانی اتحادیه اروپایی به خارج از مرزهای رسمی آن است. آسیای مرکزی اگرچه بخشی از سیاست همسایگی اروپا محسوب نمی‌شود، اما رهبران و نهادهای اتحادیه اروپایی طرح‌ها و برنامه‌های جامع و دقیقی را به‌منظور جلوگیری از نفوذ بازیگران منطقه‌ای در آسیای مرکزی تدوین و پیاده نموده‌اند.

شواهد برگرفته از تجربه سیاست همسایگی اروپا، اهمیت اساسی عوامل داخلی در فرایند حکمرانی بیرونی حتی در صورت حضور مستقیم نیروهای خارجی را نشان می‌دهد. به همین دلیل، نفوذ بر نخبگان حکومتی و گروه‌های جامعه مدنی در کشورهای آسیای مرکزی برای رهبران و نهادهای اتحادیه اروپایی همواره مهم بوده است. نفوذ بر این دو دسته از بازیگران داخلی، پیش‌نیاز موفقیت در پیاده‌سازی قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی محسوب می‌شود.

الگوی پیشرفت اروپایی برای ایجاد تحول در جوامع آسیای مرکزی شامل دو رکن اصلی قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی یعنی اقتصاد بازار تمام‌عیار و نظم دموکراتیک بود. رهبران و نهادهای اروپایی قصد داشتند تا شالوده‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیای مرکزی را از طریق این دو رکن به‌گونه‌ای متحول نمایند که فدراسیون روسیه یا دیگر بازیگران قدرت‌مند در منطقه نتوانند به‌لحاظ سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی بر این جوامع غلبه نمایند. شکاف‌های فرهنگی، مذهبی و زبانی جوامع آسیای مرکزی با اروپا در مقایسه با دیگر کشورهای پساکمونئیستی عمیق‌تر است و به همین جهت ارزش‌های فرهنگی و مذهبی خاص

اروپا نقش برجسته‌ای در راهبرد قدرت نرم اتحادیه اروپایی در آسیای مرکزی ایفا نمی‌کند. رهبران اروپایی به‌خوبی از واکنش‌های منفی احتمالی نخبگان و شهروندان آسیای مرکزی در برابر اشاعه مستقیم فرهنگ اروپایی به این جوامع آگاه بوده و به همین دلیل بر تغییر بنیادین رفتار سیاسی و اقتصادی آنها تمرکز کرده‌اند با این فرض که تغییرات فرهنگی نیز خودبه‌خود به دنبال آن ایجاد خواهد شد.

با این همه، شواهد نفوذ بروکسل بر نخبگان ابزاری و فکری کشورهای منطقه ناچیز به‌شمار می‌آیند. به همین نسبت، اثرپذیری دولت‌ها و جوامع آسیای مرکزی از الگوهای حکمرانی سیاسی و اقتصادی این اتحادیه نیز در سطح پایینی ارزیابی می‌شود. در حقیقت، شواهد و استدلال‌های مقاله حاضر نشان می‌دهد که بروکسل دست‌کم در پنج کشور آسیای مرکزی قادر به اعمال قدرت تحول‌گرا و پیاده‌سازی اهداف حکمرانی بیرونی خود نشده است. دولت‌ها و جوامع این منطقه هم به‌لحاظ داخلی و هم در سطح بین‌المللی، نیازی به رعایت هنجارهای سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپایی احساس نمی‌کنند. شاید بتوان این‌گونه استدلال کرد که با دورشدن از مرزهای اتحادیه اروپایی از جاذبه و میزان همبستگی ارزش‌های اروپایی با فرهنگ و ساختار سیاسی و اقتصادی کشورهای پسا شوروی نیز کاسته می‌شود. بر همین پایه، نفوذ نرم اتحادیه اروپایی در جمهوری‌های آسیای مرکزی به نسبت همسایگان بلافصل این اتحادیه پایین‌تر است.

نخبگان ابزاری و فکری در کشورهای آسیای مرکزی به‌لحاظ اقتصادی الگوی سرمایه‌داری دولتی چین را بر الگوی اقتصاد بازار تمام‌عیار اتحادیه اروپایی ترجیح می‌دهند. علاوه بر این، تلاش اتحادیه اروپایی برای گذار کشورهای آسیای مرکزی به سمت الگوی اقتصاد بازار به‌دلیل تجربه طولانی اقتصاد متمرکز دوران شوروی و نیز برخورداری منطقه از منابع غنی هیدروکربنی در بهترین حالت می‌توانست به همان الگوی سرمایه‌داری دولتی منتهی شود. به‌لحاظ سیاسی نیز دولت‌ها و جوامع آسیای مرکزی الگوی دموکراسی هدایت‌شده از داخل را برتر از الگوی دموکراسی لیبرال تجویز شده از سوی اتحادیه اروپایی برمی‌شمارند. دموکراسی هدایت‌شده با مختصات سنتی، فرهنگی، مذهبی و قومی کشورهای آسیای مرکزی سازواری دارد و تجربه نمونه‌های موفق آن در برخی همسایگان، استقبال نخبگان آسیای مرکزی از آن را دوچندان ساخته است.

بر پایه توضیحات بالا در پاسخ به پرسش اصلی مقاله مبنی بر اینکه اهرم اتحادیه اروپایی برای پیاده‌سازی قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی چیست و تا چه میزان اثربخش بوده است؟ می‌توان به همان فرضیه مقاله ارجاع داد و اظهار داشت که قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی با اهرم قدرت تحول‌گرای اتحادیه اروپایی برای ایجاد تحول اقتصادی (گذار به اقتصاد بازار تمام‌عیار) و سیاسی (گذار به نظم دموکراتیک) اعمال می‌شود و چون تأثیر این تحولات بر فرایند گذار کشورهای آسیای مرکزی ناچیز بوده است، اثربخشی قدرت هنجاری اروپا در آسیای مرکزی اندک ارزیابی می‌شود.

- تیشه‌پار، ماندانا و توپسرکانی، مجتبی (۱۳۹۸)، «آسیای مرکزی در میان "ابتکار اوراسیا" کره جنوبی و "ابتکار کمربند و راه" چین»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۵(۱۰۷)، ۹۵-۱۲۶.
- ثمودی‌پیله‌رود، علیرضا (۱۳۹۶)، «قدرت هنجاری اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی؛ ابزارها و چالش‌ها»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۳(۹۷)، ۱-۳۲.
- شیرزادی، مرضیه و حق‌شناس، محمدجواد (۱۳۹۸)، «مدیریت رودخانه‌های فرامرزی و امنیت در آسیای مرکزی»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۵(۱۰۵)، ۶۹-۱۰۰.
- فلاحی، احسان و بصیری، محمدعلی (۱۳۹۶)، «بررسی ریشه‌های داخلی نواقصدارگرایی در آسیای مرکزی در چارچوب الگوی نئوپاتریمونیالیستی»، فصلنامه *جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، ۵(۱۱)، ۱-۲۶.
- کرمی، جهانگیر و کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۳)، «الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۰(۸۵)، ۱۲۷-۱۵۹.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۱)، «تاملی نظری بر پویای ملی‌گرایی قومی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۱۷(۷۵)، ۶۹-۹۱.
- کوهکن، علیرضا و کریمی، لیلا (۱۳۹۸)، «راهبرد جدید اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی و گذار از قدرت هنجاری به بازیگر عمل‌گرا»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۵(۱۰۷)، ۱۲۷-۱۵۸.
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، *قدرت نرم*، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- Adilbek, J. (2019), "Covering Central Asian Republics", *Business Finland*, Available at: <https://www.businessfinland.fi/490d19/globalassets/finnish-customers/05-go-to-market/locations/doing-business-reports/doing-business-in-car.pdf>, Accessed on: 8 January 2020.
- Ahrens, J. and Hoen, H. W. (2013), "Economic reform and institutional change in Central Asia", In J. Ahrens and H. W. Hoen (Eds.), *Institutional Reform in Central Asia. Politico-economic Challenges* (pp. 3-18), London: Routledge.
- Ahrens, J. and Hoen, H. W. (2019), "The Emergence of State Capitalism in Central Asia: The Absence of Normative Power Europe", In M. Neuman (Ed.), *Democracy Promotion and the Normative Power Europe Framework*, (pp. 81-97), Cham: Springer, https://doi.org/10.1007/978-3-319-92690-2_5
- Ahrens, J., Hoen, H. W. and Spechler, M. C. (2016), "State Capitalism in Eurasia: A Dual Economy Approach to Central Asia", In M. Brusis, J. Ahrens and M. S. Wessel, (Eds.), *Politics and Legitimacy in Post-Soviet Eurasia* (pp. 47-71), London: Palgrave Macmillan.
- Axionova, V. (2012), "EU Human Rights and Democratisation Assistance to Central Asia: In Need of Further Reform", *EUCAM - Policy Brief*, No. 22,

January, Available at: <https://eucentralasia.eu/download/1612>, Accessed on: 27 January 2020.

–Börzel, T. A. and Risse, T. (2009), “The Transformative Power of Europe The European Union and the Diffusion of Idea”, *KFG Working Paper*, No. 1, May, Available at: http://userpage.fu-berlin.de/kfgeu/kfgwp/wpseries/WorkingPaperKFG_1.pdf, Accessed on: 18 January 2020.

–Bossuyt, F. (2019), “The EU’s and China’s Development Assistance Towards Central Asia: Low Versus Contested Impact”, *Eurasian Geography and Economics*, 59(5–6): 606–631, <https://doi.org/10.1080/15387216.2019.1581635>

–Dimitrova, A., Boroda, M., Chulitskaya, T., Berbeca, V. and Parvan, T. (2016), “Soft, Normative or Transformative Power: What Do the EU’s Communications with Eastern Partners Reveal About its Influence?”, *EU-STRAT Working Paper*, No. 1, October, Available at: <http://eu-strat.eu/wp-content/uploads/2017/04/EU-STRAT-Working-Paper-No.-1-1.pdf>, Accessed on: 2 January 2020.

–DPA (2009), “Tajikistan: Rising from the Ashes of Civil War”, *UN Department of Political Affairs*, 18 August, Available at: http://www.unis.unvienna.org/documents/unis/ten_stories/05tajikistan.pdf, Accessed on: 2 January 2020.

–Drenkard, K. (2012), “The Transformative Power of Personal and Organizational Leadership”, *Nursing Administration Quarterly*, 36(2), 147–154, <https://doi.org/doi:10.1097/naq.0b013e31824a0538>

–EC (2019), “The EU and Central Asia: New Opportunities for a Stronger Partnership”, *European Commission*, 15 May, Available at: https://eeas.europa.eu/sites/eeas/files/joint_communication_-_the_eu_and_central_asia_-_new_opportunities_for_a_stronger_partnership.pdf, Accessed on: 16 January 2020.

–Fenton, F. (2015), “State of Play: The EU, Central Asia and the ENP”, In S. Gstöhl and E. Lannon (Eds.), *The Neighbours of the European Union’s Neighbours. Diplomatic and Geopolitical Dimensions beyond the European Neighbourhood Policy* (pp. 167-179), London: Ashgat.

–Fukuyama, F. (1992), *The End of History and the Last Man*, New York: Free Press.

–Hannah, M. (2019), “From Democracy Promotion to Democracy Attraction: How the World Views American-Style Democracy”, *Eurasia Group Foundation (EGF)*, May, Available at: <http://egfound.org/wp-content/uploads/2019/05/1905-15-Modeling-Democracy-Interactive-.pdf>, Accessed on: 23 January 2020.

–Hoen, H. W. (1996), “Shock versus Gradualism in Central Europe Reconsidered”, *Comparative Economic Studies*, 38(1), 1-20, <https://doi.org/10.1057/ces.1996.1>

- <https://doi.org/10.1080/09668130600652092>
https://dspace.library.uvic.ca/bitstream/handle/1828/11098/Shaban_Tatsiana_PhD_2019.pdf?sequence=1&isAllowed=y, Accessed on: 19 January 2020.
- Hu, b. (2019), “Building the Belt and Road: The Impact on China and Central Asia”, In H. S. Kohli, J. F. Linn and L. M. Zucker (Eds.), *China’s Belt and Road Initiative: Potential Transformation of Central Asia and the South Caucasus* (pp. 149-160), New Delhi: SAGE Publishing India.
- Karlberg, M. (2005), “The Power of Discourse and the Discourse of Power: Pursuing Peace through Discourse Intervention”, *International Journal of Peace Studies*, 10(1), 1-25, <https://www.jstor.org/stable/41852070>
- Kassenova, N. (2016), “The EU Strategy for Central Asia: Imperatives and Opportunities for Change”, A View from Kazakhstan, *Friedrich Ebert Stiftung*, Available at: http://www.fescentralasia.org/files/assets/publikationen/Nargis%20Kassenova_new.pdf, Accessed on: 21 January 2020.
- Konopelko, A. (2018), “Eurasian Economic Union: a Challenge for EU Policy Towards Kazakhstan”, *Asia Europe Journal* 16(3), 1–17, <https://doi.org/10.1007/s10308-017-0480-7>
- Kornai, J. (1979), “Resource-Constrained versus Demand-Constrained Systems”, *Econometrica*, 47(4), 801-819, <http://www.jstor.org/stable/1914132>
- Leheny, D. (2019), “The Contents of Power: Narrative and Soft Power in the Olympic Games Opening Ceremonies”, *ERIA Discussion Paper Series*, No. 294, Available at: https://www.eria.org/uploads/media/ERIA_DP_no.294.pdf, Accessed on: 13 January 2020.
- Look, E. (2019), *Support for Democracy under Authoritarianism: Post-Communist Political Learning in Russia, Ukraine and Belarus*, A Thesis Submitted for the Degree of Doctor of Philosophy, The Australian National University, November, Available at: https://openresearch-repository.anu.edu.au/bitstream/1885/201553/1/Look_Emily%20PhD%20thesis.pdf, Accessed on: 22 January 2020.
- Manners, I. (2002) “Normative Power Europe: A Contradiction in Terms?” *Journal of Common Market Studies*, 40(2): 235-258, <https://doi.org/10.1111/1468-5965.00353>
- Molloy, S. (2004), “Truth, Power, Theory: Hans Morgenthau’s Formulation of Realism”, *Diplomacy & Statecraft*, 15(1), 1–34, <https://doi.org/10.1080/09592290490438042>
- Müller, P. (2016), “EU Foreign Policy: No Major Breakthrough Despite Multiple Crises,” *Journal of European Integration*, 38(3), 359–374, <https://doi.org/10.1080/07036337.2016.1140157>
- Murphy, J. (2006), “Illusory Transition? Elite Reconstitution in Kazakhstan, 1989–2002”, *Europe-Asia Studies*, 58(4), 523-554,

- Nielsen, K. L. (2013), “EU Soft Power and the Capability-Expectations Gap”, *Journal of Contemporary European Research*, 9(5): 724-739, <http://www.jcer.net/index.php/jcer/article/view/479>
- NNC (2012), “The Nobel Peace Prize for 2012”, *The Norwegian Nobel Committee*, Available at: <https://www.nobelprize.org/prizes/peace/2012/press-release>, Accessed on: 28 January 2020.
- Nye, J. S. (1990), “Soft Power”, *Foreign Policy*, 80(Autumn), 153-171, <https://doi.org/10.2307/1148580>.
- Nye, J. S. (2004), *Soft Power – The Means To Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
- Özdaş, E. and Doğan, D. (2020), “Importance of Azerbaijan and Central Asia in EU Energy Security”, In Y. Bayar, *Handbook of Research on Social and Economic Development in the European Union* (pp. 362-380), Hershey: IGI Global, <https://doi.org/10.4018/978-1-7998-1188-6.ch022>
- Pomfret, R. (2006), *The Central Asian Economies Since Independence*, Princeton: Princeton University Press.
- Pomfret, R. (2013), “Turkmenistan after Turkmenbashi”, In J. Ahrens and H. W. Hoen (Eds.), *Institutional Reform in Central Asia. Politico-economic Challenges* (pp. 63-88), London: Routledge.
- Pomfret, R. (2019), *The Central Asian Economies in the Twenty-First Century: Paving a New Silk Road*, Princeton: Princeton University Press.
- President of Russia (2015), “Annual Address to the Federal Assembly of the Russian Federation”, Presidential Executive Office, 25 April, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/transcripts/22931>, Accessed on: 21 January 2020.
- Rofe, J. S. (2018), “Diplomatic Practice”, In A. R. Holmes and J. S. Rofe (Eds.), *Global Diplomacy: Theories, Types, and Models* (pp. 17-53), New York: Routledge, <https://doi.org/10.4324/9780429493799>
- Sadowski, R. (2013), *Partnership in Times of Crisis: Challenges for the Eastern European Countries’ Integration with Europe*, Warsaw: OSW.
- Shaban, T. (2019), *EU Regional Cooperation and Governance of Its Eastern Neighbourhood*, A Dissertation of Doctor of Philosophy, University of Victoria, Available at:
- Umarov, K. and Repkine, A. (2004), “Tajikistan’s Growth Performance: The First Decade of Transition”, In G. Ofer and R. Pomfret (Eds.), *The Economic Prospects of CIS: Sources of Long Term Growth* (pp. 198-221), Cheltenham: Edward Elgar.
- Voloshin, G. (2014), *The European Union’s Normative Power in Central Asia: Promoting Values and Defending Interests*, London: Palgrave Macmillan.

- Vuving, A. L. (2009), “How Soft Power Works”, *Paper Presented at the American Political Science Association Annual Meeting*, Toronto, Canada, 3 September, <https://ssrn.com/abstract=1466220> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.1466220>
- Warkotsch, A. (2011), “Human Rights, Democratization and Good Governance”, In A. Warkotsch (Ed.), *The European Union and Central Asia* (pp. 102-114), London, Routledge.
- WB (2019), “GDP Per Capita (Current US\$) - Tajikistan, Uzbekistan, Kyrgyz Republic, Turkmenistan, Kazakhstan”, *The World Bank*, Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.CD?locations=TJ-UZ-KG-TM-KZ>, Accessed on: 28 January 2020.
- Winn, N. and Ganzle, S. (2019), “Principled Pragmatism in EU Foreign Policy vis-à-vis Central Asia: De-Centring EU External Governance”, *EUSA Biannual Conference, Denver, 9-11 May, Denver*, Available at: <https://eustudies.org/conference/papers/download/665>, Accessed on: 16 January 2020.